

به نام خدا ﷻ

ابیاتی از دفتر دوم مثنوی
قصه خارین، انسانی که با من ذهنی‌اش مرتب خار می‌کارد.

همچو آن شخص درشت خوش‌سخن
در میان ره نشانند او خارین
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۷

ره گذریانش ملامت‌گر شدند
پس بگفتندش بکن این را نکند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۸

شخصی خوش سخن و درشت اندام سر راه مردم خار می‌کاشت و مردمی که زخمی می‌شدند ملامتش می‌کردند و می‌گفتند: این خارها را برکن. خوش سخنی نماد قیل و قال من ذهنی است که با یاهه گویی‌اش مرکز زهر آگین خود را پوشانده است و چون ما سلاح حضور نداریم من ذهنی به نظر ما خیلی بزرگ و درشت اندام می‌آید.

هر دمی آن خارین افزون شدی
پای خلق از زخم آن پر خون شدی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۹

جامه‌های خلق بدریدی ز خار
پای درویشان بختی زار زار
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۰

تا زمانی‌که ما واقعیت من ذهنی را انکار می‌کنیم و هزاران خصوصیت من ذهنی را که بر اثر عدم آگاهی با ما قرین شده است را نشناسیم، هر لحظه داریم خار می‌کاریم، ناامید و بی‌حوصله می‌شویم، خار می‌کاریم، خشمگین می‌شویم و دعوا می‌کنیم، خار می‌کاریم، شک داریم و تقلید می‌کنیم خار می‌کاریم، می‌رنجیم و توقع داریم خار می‌کاریم، با هر حرف و عملی واکنش نشان می‌دهیم، خار می‌کاریم. پس خارها روز به روز بیشتر می‌شوند و به پای خودمان و اطرافیانمان فرو می‌روند و دل‌های زیادی را خون می‌کنند، این خارهای درد و باور جامعه حضور انسان را پاره پاره می‌کنند.

چون بجد حاکم بدو گفت این بکن
گفت آری بر کنم روزیش من
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۱

مدتی فردا و فردا وعده داد
شد درخت خار او محکم نهاد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۲

حاکم که زندگیست به انسانهایی که خار درد و مقاومت می‌کارند، می‌گوید: این خارها را بر کنید وگرنه بر اثر نیروی جاذبه دردهای بیشتری را جذب می‌کنید تا بفهمید که درد کشیدن غلط است. ما که متوجه می‌شویم این خارها درون ماست، می‌گوییم: این خارها را می‌کنم، دیگر خشمگین نمی‌شوم، دیگر در کار کسی دخالت نمی‌کنم، دیگر نمی‌رنجم و از کسی توقع ندارم ولی بارها و بارها این کارها را می‌کنیم و فرداها و پس فرداها می‌گذرد و خار دردهای ما که ابتدا بوته‌ای بیش نبود به درختی عظیم تبدیل می‌شود.

گفت روزی حاکمش ای وعده کز
پیش آ در کار ما واپس مغز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۳

حاکم که زندگیست به خارین می‌گوید: چرا صادق نیستی ای وعده کز؟ یک بار فضا را باز کن و در این فضای گشوده شده بیا، ولی بدون هیچ مقاومت و قضاوتی (واپس مغز) به معنی پایت را از مرکز عدم بیرون نگذار و با مرکز همانیده عمل نکن.

تو که می‌گویی که فردا این بدان
که بهر روزی که می‌آید زمان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۵

تو این لحظه را می‌پوشانی و به زمان می‌روی و می‌گویی: در آینده این کار را می‌کنم، بدان روز و شب‌هایی که تو سپری می‌کنی خارهایت قویتر می‌شوند.

آن درخت بد جوان تر می شود
وین کننده پیر و مضطر می شود
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۶

درخت خاری که می کاری هر روز جوانتر می شود زیرا نیروی زنده زندگی را به درد، خشم، ترس، نگرانی، حسادت و بُخل و کمیابی اندیشی تبدیل می کنی و خودت روز به روز فرسوده و ناتوانتر می شوی.

خارین در قوت و برخاستن
خارکن در پیری و در کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۷

بوته خار قویتر می شود و بزرگتر می شود و تو که فرسوده تر شده ای دیگر در برابر آن طاقت نمی آوری و پیر می شوی و خودت را نابود می کنی.

خارین هر روز و هر دم سبز و تر
خارکن هر روز زار و خشک تر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۸
او جوان تر می شود تو پیرتر
زود باش و روزگار خود مبر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳۹

خارها روز به روز سبز و تازه تر می شوند و خودت ضعیفتر و خشک تر می شوی، دیگر باغ جانت گلی باطراوت ندارد، پر از خار است، این لحظه که خارها را شناسایی کنی و آنها را بیندازی، روزگار خودت را تباه نخواهی کرد.

بارها از خوی خود خسته شدی
حس نداری سخت بی حس آمدی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴۱

بارها زندگی برایت اتفاقاتی را پیش آورد که متوجه شوی چه خارهایی را با همانیده شدن مرکزت گذاشته ای و از من ذهنی ات خسته شده ای چون حس های تو را آلوده کرده است و ذوق و حرکت زندگی را نداری.

گر ز خسته گشتن دیگر کسان
که ز خلق زشت تو هست آن رسان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴۲

با این صفات زشت من ذهنی تنها به خودت آسیب نمی رسانی، اطرافیان تو هم از دست تو خسته شده اند و این خارها و خلق و خوی زشت را به آنها هم می رسانی.

غافل ی باری ز زخم خود نه ای
تو عذاب خویش و هر بیگانه ای
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴۳

تو به من ذهنی ات غافل شده ای ولی دردهایی که از خار همانیدگیها به پای دلت فرو رفته را می بینی و می دانی که هم عذاب خودت هستی و هم دیگران را عذاب می دهی.

یا تبر بر گیر و مردانه بزن
تو علی وار این در خیبر بکن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴۴

خیبر قلعه ای بود که هفت دژ محکم داشت و در نزدیکی مدینه بود، مدینه جان و فضای یکتایی است و هفت در محکم صفت های ناپسندی است که در مدینه یعنی دل ما نیست، بلکه در ذهن بر اساس باورهای غلط و همانیده شدن ما هفتاد در محکم با من ذهنی مان ساخته ایم.

مولانا می گوید: یا مثل حضرت علی همت کن و این در خیبر و ریشه های خارها را بکن، یا با تبر حضور و شناسایی انسان وار بدون آزار و خار کاشتن زندگی کن.

یا به گلبن وصل کن این خار را
وصل کن با نار، نور یار را
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴۵

یا اینکه این خارها را با بوته گل پیوند بزن یعنی همنشین بزرگانی چون مولانا بشو که نور بزرگان آتش وجودت را خاموش می کند و کم کم با صبر و شکر و فضاگشایی، آب زندگی را بر آتش دردهایت می زنی تا نار تو نور شود، این کار کم کم و با قانون مزرعه صورت می گیرد.

با صبر و شکر و فضاگشایی، آب زندگی را بر آتش دردهایت می‌زنی تا نار تو نور شود، این کار کم کم و با قانون مزرعه صورت می‌گیرد.
اندک اندک آب بر آتش بزن
تا شود نار تو نور ای بوالحزن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۱۳۳۳

-بوالحزن: غمگین و افسرده
تا که نور او کشد نار ترا
وصل او گلشن کند خار ترا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴۶

وقتی ما با بزرگانی چون مولانا قرین می‌شویم، نور خرد بزرگان آتش نفس ما را خاموش می‌کند، مولانا چراغ حضور را به ما می‌دهد تا ما از خواب سنگین بیدار شویم و می‌گویید: این چراغ را ابتدا به زیر دامن‌ت حفظ کن یعنی خودت را مطرح نکن، من دیگر حضور دارم و من ذهنی‌ام را شناخته‌ام و دیگر خار نمی‌کارم.

چراغست این دل بیدار به زیر دامنش می‌دار
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

با سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران گنج حضور 🙏🌸
دیبا از کرج